### ۷) مبنای شهید صدر

مرحوم صدر ضمن بحث طولانی، مبنای خویش را چنین تقریر می کند:

« فی کل لغة تقوم علاقات بین مجموعة من الألفاظ و مجموعة من المعانی .. و یسمی اللفظ «دالا» و المعنی «مدلولا» و علی هذا الأساس نعرف أنَّ العلاقة بین تصور اللفظ و تصور المعنی تشابه إلی درجة ما العلاقة التی نشاهدها فی حیاتنا الاعتیادیة بین النار و الحرارة أو بین طلوع الشمس و الضوء، فکما ان النار تؤدی إلی الحرارة و طلوع الشمس یؤدی إلی الضوء، کذلک تصور اللفظ یؤدی إلی تصور المعنی و لأجل هذا یمکن القول بان تصور اللفظ سبب لتصور المعنی .. و السؤال الأساسی بشأن هذه العلاقة التی توجد فی اللغة بین اللفظ و المعنی هو السؤال عن مصدر هذه العلاقة و کیفیة تکونها»[1]

ایشان سپس به مبنای علاقه ذاتیه لفظ و معنی (قول سلیمان بن عباد) اشاره کرده و آن را رد می کند و سپس می نویسد :

« و أما الاتجاه الاخر فینکر بحق الدلالة الذاتیّة، و یفترض أن العلاقات اللغویة بین اللفظ و المعنی نشأت فی کل لغة علی ید الشخص الأول أو الأشخاص الأوائل الذین استحدثوا تلک اللغة و تکلموا بها، فان هؤلاء خصصوا ألفاظا معینة لمعان خاصة، فاکتسبت الألفاظ نتیجة لذلک التخصیص علاقة بتلک المعانی و أصبح کل لفظ یدل علی معناه الخاصّ، و ذلک التخصیص الّذی مارسه أولئک الأوائل و نتجت عنه الدلالة یسمی ب (الوضع)، و یسمی الممارس له (واضعا)، و اللفظ (موضوعا)، و المعنی (موضوعا له).»

ایشان سپس سؤال اساسی بحث را مطرح می کنند که :

«فلنا ان نتساءل ما هو نوع هذا العمل الّذی قام به هؤلاء المؤسسون؟ و سوف نجد ان المشکلة لا تزال قائمة لأن اللفظ و المعنی ما دام لا یوجد بینهما علاقة ذاتیة و لا أی ارتباط مسبق فکیف استطاع مؤسس اللغة ان یوجد علاقة السببیة بین شیئین لا علاقة بینهما؟

و سپس پاسخ می دهند :

«و الصحیح فی حل المشکلة ان علاقة السببیة التی تقوم فی اللغة بین اللفظ و المعنی توجد وفقا لقانون عام من قوانین الذهن البشری.

و القانون العام هو أن کل شیئین إذا اقترن تصور أحدهما مع تصور الاخر فی ذهن الإنسان مرارا عدیدة و لو علی سبیل الصدفة قامت بینهما علاقة و أصبح أحد التصورین سببا لانتقال الذهن إلی تصور الاخر.

و مثال ذلک فی حیاتنا الاعتیادیة أن نعیش مع صدیقین لا یفترقان فی مختلف شئون حیاتهما نجدهما دائما معا، فإذا رأینا بعد ذلک أحد هذین الصدیقین منفردا أو سمعنا باسمه أسرع ذهننا إلی تصور الصدیق الاخر، لأن رؤیتهما معا مرارا کثیرة أوجد علاقة فی تصورنا و هذه العلاقة تجعل تصورنا لأحدهما سببا

---

۱. دروس فی علم الاصول ؛ ج ۱ ص ۷۵

لتصور الآخر.

و قد یکفی ان تقترن فکرة أحد الشیئین بفکرة الاخر مرة واحدة لکی تقوم بینهما علاقة، و ذلک إذا اقترنت الفکرتان فی ظرف مؤثر، و مثاله إذا سافر شخص إلی بلد و منی هناک بالملاریا الشدیدة ثم شفی منها و رجع فقد ینتج ذلک الاقتران بین الملاریا و السفر إلی ذلک البلد علاقة بینهما، فمتی تصور ذلک البلد انتقل ذهنه إلی تصور الملاریا. و إذا درسنا علی هذا الأساس علاقة السببیة بین اللفظ و المعنی زالت المشکلة، إذ نستطیع ان نفسر هذه العلاقة بوصفها نتیجة لاقتران تصور المعنی بتصور اللفظ بصورة متکررة أو فی ظرف مؤثر، الأمر الّذی أدی إلی قیام علاقة بینهما کما وقع فی الحالات المشار إلیها.»

با این حساب مرحوم صدر می گویند انس حاصل بین لفظ و معنی، باعث پیدایش علقه ای می شود که آن علقه ما را از لفظ به معنی منتقل می کند. اما باز جای این سؤال باقی است که : این انس و مقارنت چگونه پدید می آیند. ایشان پاسخ می دهد :

« و یبقی علینا بعد هذا ان نتساءل: کیف اقترن تصور اللفظ بمعنی خاص مرارا کثیرة أو فی ظرف مؤثر فأنتج قیام العلاقة اللغویة بینهما؟.

و الجواب علی هذا السؤال: ان بعض الألفاظ اقترنت بمعان معینة مرارا عدیدة بصورة تلقائیة فنشأت بینهما العلاقة اللغویة. و قد یکون من هذا القبیل کلمة (آه) إذ کانت تخرج من فم الإنسان بطبیعته کلما أحس بالألم، فارتبطت کلمة (آه) فی ذهنه بفکرة الألم، فأصبح کلما سمع کلمة (آه) انتقل ذهنه إلی فکرة الألم.

و من المحتمل ان الإنسان قبل ان توجد لدیه أی لغة قد استرعی انتباهه هذه العلاقات التی قامت بین الألفاظ من قبیل (آه) و معانیها نتیجة لاقتران تلقائی بینهما، و أخذ ینشئ علی منوالها علاقات جدیدة بین الألفاظ و المعانی. و بعض الألفاظ قرنت بالمعنی فی عملیة واعیة مقصودة لکی تقوم بینهما علاقة سببیة.

و أحسن نموذج لذلک الأعلام الشخصیة فأنت حین ترید ان تسمی ابنک علیا تقرن اسم علی بالولید الجدید لکی تنشأ بینها علاقة لغویة و یصبح اسم علی دالا علی ولیدک. و یسمی عملک هذا «وضعا» فالوضع هو عملیة تقرن بها لفظا بمعنی نتیجتها أن یقفز الذهن إلی المعنی عند تصور اللفظ دائما.»

روشن است که مرحوم صدر ابتدا به علاقه لفظ و معنی پرداخته، بعد این علاقه را معلول مقارنت می داند و سپس مقارنت را ناشی از طبع (تلقائیه) و یا وضع (عملیه واعیه مقصوده = مقصود و پذیرفته شده) بر می شمارد. ایشان سپس به وضع اشاره کرده و می نویسد : واضع لفظ را قرین و مقارن با معنی قرار می دهد.

**می گوییم :**

مطلب ایشان با تمام تفصیلی که دارد در انتهاء از پاسخگویی به اصل سؤال بازمانده است. چراکه :

**اولا** : اینکه واضع مقارنه ایجاد می کند، مبهم است. و تمام سؤال این است که این مقارنه چگونه ایجاد می شود.

**ثانیا** : ایشان می فرمود : مقارنت گاه به طبع و گاه به وضع است و بعد می فرماید وضع هم به ایجاد کردن مقارنه است» و این دور است.

**ثالثا** : ایشان می گویند وضع ناشی از تخصیص است و این همان حرف مرحوم آخوند خراسانی است.

**۸) مبنای شهید مصطفی خمینی**

ایشان در تحریرات می نویسد :

**« و إن شئت قلت: الوضع هو إنشاء الربط بين الألفاظ و المعانی، و الإنشاء المذكور يتصور بطرق مختلفة: منها: التعهد. و منها: التبانی. و منها: بقوله: «أنشأت علقة الدلالة اللفظ و المعنی» و منها: «جعلت و وضعت». و منها: الهوهوية. و منها: الجمل الخبرية المفيدة للإنشاء. و منها: الاستعمال. و منها: كثرة الاستعمال. و منها: غير ذلک.**

**نعم، بناء عليه لا يعد الوضع التعينی من الوضع بهذا المعنی.»** [1]

**توضیح :**

**۱)** ایشان بر این باورند که وضع انشائی است و ظاهراً مرادشان آن است که در عالم اعتبار عقلایی پدید می آید.

**۲)** وضع کردن عبارت است از ایجاد ربط بین لفظ و معنی و لذا وضع (حاصل مصدر) عبارت است از ربط بین لفظ و معنی

**۳)** این ربط می تواند توسط عوامل متعددی پدید آید.

**ما می گوییم :**

اولا : اینکه وضع انشاء ربط است، مبهم است چراکه باید معلوم شود که حقیقت این ربط چیست و لذا این مطلب مثل مبنای آخوند ـ اختصاص ـ و مبنای شهید صدر مشکله را حل نشده باقی می گذارد.

ثانیا : استعمال و کثرت استعمال مربوط به عالم عین است و نمی تواند در عالم اعتبار تأثیر بگذارد. و معلول هر وعاء محتاج علتی از سنخ خود است.

***

**جمع بندی نهایی :**

با توجه به آنچه گفتیم و با عنایت به اینکه از میان هشت مبنای مطرح شده، مبنای جعل علامیت و جعل هوهویت، خالی از اشکال ثبوتی است. اما می توان گفت عرفاً آنچه در نامگذاری ها واقع می شود، جعل علامیت است.

۱. تحریرات فی الاصول ؛ ج ۱ ص ۶۳